

تحلیل و بررسی ادبی ساختار «لا اقسِم» در قرآن کریم

سید محمد نقیب*

تاریخ دریافت: ۹۷/۱/۵

مرتضی سازجینی**

تاریخ پذیرش: ۹۷/۵/۱۰

سید محمد موسوی***

چکیده

در پژوهش حاضر به بررسی آراء مفسران و نحویان درباره سوگند «لا اقسِم» در قرآن کریم پرداخته شد. در بین مفسران در مورد نقش حرف «لا» در این ساختار نظرات متفاوتی وجود دارد. بدین جهت، ابتدا تمامی آراء مهم در این زمینه احصا و بر اساس آیات قرآن و همچنین قواعد علم نحو، مورد بررسی قرار گرفت. در بین مفسران سه دیدگاه عمده در مورد نقش حرف نفی وجود دارد: ۱. زائده بودن حرف «لا»؛ ۲. نافی بودن حرف «لا»؛ ۳. دیدگاه سوم به این شکل است که اصل کلمه «لا اقسِم» بوده و حرف الف اشباع شده است. این دیدگاه نیز علاوه بر اینکه مشکل نحوی دارد، با قرائت عامه نیز سازگار نیست. با بررسی‌های صورت گرفته این نتیجه حاصل شد که هیچ کدام از آراء فوق اقناع کننده و کامل نیستند و قول مختار بدین صورت است که ساختار «لا اقسِم» در قرآن کریم، روی هم فعل سوگند و به معنای «قسم یاد می‌کنم» است و این نوع استعمال بین عرب شایع بوده است.

کلیدواژگان: قرآن، تفسیر، ساختار ادبی، قسم منفی، لا اقسِم.

مقدمه

قرآن کریم از آنجائی که به زبان عربی نازل شده، و از عادت‌های عرب، قسم خوردن برای تأکید امر است؛ لذا برای تأکید و تحقیق خبر در بسیاری از آیاتش سوگند یاد کرده است (طاهرخانی، ۱۳۸۳ش: ۵۳). سوگند، تأکیدی است که برای نشان دادن اهمیت مطلب به کار می‌رود؛ البته کاربرد سوگند در مواردی است که امر مهمی در میان بوده و به تأکید مضاعفی نیاز باشد؛ به گونه‌ای که ادوات تأکید برای رساندن شدت اهمیت آن کفایت نکنند (معرفت، ۱۳۹۱ش: ۱۳۸).

حروف و کلماتی که در مورد سوگند یاد نمودن به کار برده می‌شود و اجزاء ساختمانی قسم را تشکیل می‌دهد و جمله قسم را از سایر جملات مشخص می‌سازد. عناصر تشکیل دهنده قسم عبارت‌اند از:

۱. «مُقَسِّم»: منظور شخص قسم خورنده است. برای نمونه در آیه ﴿وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ﴾ (انبیاء/۵۷)؛ «سوگند به خدا پس از آنکه [به بتخانه] پشت کردید و رفتید، درباره بت‌های‌تان تدبیری خواهم کرد». قسم یاد کننده حضرت *ابراهیم(ع)* است.

۲. «ادات قسم»: ادوات و ابزاری که بدان قسم صورت می‌گیرد؛ این ادوات در ادبیات عرب عبارت‌اند از باء، واو، تاء، لام. شایان توجه است که اصلی‌ترین حرف قسم، «باء» است و به همین خاطر است که فقط به همراه حرف «باء» است که می‌توان فعل «قسم» را آورد، مانند «اقسم بالله» (شرتونی، ۱۳۹۲ش، ج ۴: ۳۲۸).

۳. «مُقَسِّمٌ بِهِ»: به آنچه بدان قسم یاد می‌شود، گفته می‌شود و در قرآن به آیات تکوینی و تشریحی الهی سوگند یاد شده است. برای نمونه در آیه ﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ (حجر/۷۲)؛ «ای پیامبر! به جان تو سوگند، آنان در مستی خود فرو رفته و سرگردان بودند». در این آیه به حیات و مدت بقای عمر پیامبر(ص) سوگند یاد شده است (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۶: ۵۲۶).

۴. «مُقَسِّمٌ عَلَيْهِ»: هر امر مهمی است که نیاز به تأکید مضاعف دارد و برای آن سوگند یاد می‌شود. برای نمونه در آیه ﴿وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا﴾ (ذاریات/۱)؛ «سوگند به بادهای افشان کننده» این قسم به جهت تأکید بر وقوع قیامت است؛ همچنان که در آیات بعدی

سوره آمده است: ﴿إِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَصَادِقٌ ۖ وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ﴾ (ذاریات/ ۶-۵)؛ «که بی تردید آنچه را [از اوضاع و احوال روز جزا] به شما وعده می‌دهند، راست و یقینی است. و قطعاً [روز] جزا واقع خواهد شد» (نک. حمدی زقزوق، ۴۲۳ق: ۱۹۱).

در یک تقسیم‌بندی می‌توان سوگندهای قرآن را به سه دسته تقسیم کرد:

۱. سوگندهای صریح: سوگندی است که عناصر تشکیل دهنده آن در جای خود و صریحاً ذکر شده است. مانند آیه ﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ (حجر/ ۷۲).

۲. سوگندهای تقدیری: هر گاه در سوگند، از دو رکن اساسی آن یعنی «مقسم به» و «ادات قسم»، ذکر به میان نیامده باشد و به اصطلاح اهل ادب در تقدیر باشد، به چنین سوگندی تقدیری و یا مضمّر گفته می‌شود. مانند آیه ﴿لَئِنْ أَخْرَجُوا لِإِيْحَارِجُونَ مَعَهُمْ ۖ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَإِيْنَصُرُونَهُمْ ۖ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصُرُونَ﴾ (حشر/ ۱۲)؛ «اگر اکافران از اهل کتاب را [بیرون کنند با آنان بیرون نمی‌روند، و اگر با آنان بجنگند آنان را یاری نمی‌دهند، و اگر یاری دهند در گرماگرم جنگ پشت‌کنان می‌گریزند، سپس اکافران اهل کتاب] یاری نمی‌شوند». در هر سه جمله مقسم به، ادات قسم یعنی «و الله» قبل از «لئن» در تقدیر است.

۳. سوگندهای منفی: سوگندی است که با همراه با حرف نفی آمده است؛ مانند ﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (قیامت/ ۱) (معرفت، ۱۳۹۱ش: ۱۴۲-۱۳۹).

پس از آشنایی اجمالی با اقسام قرآن، باید متذکر شد که در بین مفسران و نحویان درباره قسم‌های منفی قرآن و بالأخص در مورد فعل «لا أقسم» اختلافات عدیده و آراء متفاوتی مشاهده می‌شود. سؤال اصلی تحقیق در مورد نقش حرف «لا» در ساختار «لا أقسم» در آیات قرآن کریم است؛ به روش توصیفی-تحلیلی، آراء مفسران و نحویان درباره این موضوع را احصا کرده و به بررسی این آرا پردازیم و در پایان نیز رأی مختار را با توجه به قواعد ادبیات عرب و همچنین اسلوب آیات قرآن و آراء مفسران معرفی کنیم.

پیشینه تحقیق

در مورد قسم‌های قرآن، پژوهش‌های متعددی صورت پذیرفته است که بیش‌تر این تحقیقات در لابه‌لای تفاسیر و در ذیل آیات الاقسام بوده است. در کتب تخصصی علوم

قرآنی همچون «الإتقان فی علوم القرآن» نیز در فصلی به سوگندهای قرآن پرداخته شده است. از بین کتبی که به طور مستقل به این موضوع پرداخته‌اند، می‌توان به کتاب «اقسام القرآن» نوشته احمد/ابن تیمیه حرانی، «البیان فی أقسام القرآن» نوشته ابن قیم جوزی، «سوگندهای قرآن» نوشته ابوالقاسم رزاقی، «الأقسام فی القرآن» نوشته آیت الله جعفر سبحانی، «تحلیلی بر سوگندهای قرآن» نوشته محمد فاکر میبدی اشاره کرد. تحقیقاتی نیز به صورت مقاله در این زمینه نگاشته شده است که از آن جمله: «سوگندهای قرآن» نوشته آیت الله معرفت در مجله پیام جاویدان و «تحلیل ساختار قسم در قرآن» تألیف لیلا قلندری، چاپ شده در شماره ۲۱ فصلنامه لسان مبین را می‌توان نام برد. البته تحقیقات در مورد قسم‌های قرآن بسیار است و قصد احصا و برشماری تمامی آن‌ها را نداریم. با وجود تحقیقات گسترده در این زمینه هنوز مقاله‌ای به صورت تخصصی که تمامی آراء درباره صیغه «لا اقسام» در قرآن را مورد نقد و بررسی قرار دهد، نگاشته نشده است.

بررسی دیدگاه‌های مفسران درباره «لا اقسام» در قرآن

فعل «لا اقسام» هشت بار در قرآن کریم به کار رفته است (نک. واقعه/۷۵؛ حاقه/۳۸؛ معارج/۴۰؛ قیامت/۱؛ قیامت/۲؛ تکویر/۱۵؛ انشقاق/۱۶؛ بلد/۱). در تمامی این آیات، مقسم به توسط حرف «باء» مجرور شده است. مفسران نیز در ذیل آیات فوق به این بحث پرداخته‌اند که اغلب ایشان مشروح رأی خود را در ذیل آیه نخست سوره قیامت آورده‌اند. در این قسمت از تحقیق ابتدا به معرفی آراء مفسران در مورد حرف «لا» در فعل «لا اقسام» پرداخته و ادله ایشان را نیز بازگو کرده و همچنین به نقاط ضعف استدلال آنان خواهیم پرداخت و در نهایت نیز رأی که دارای بیش‌ترین شواهد قرآنی، ادبی و تفسیری باشد، را به عنوان رای مختار بیان می‌کنیم.

۱. زائده بودن «لا» در صیغه «لا اقسام»

ادیبان حرف «لا» را سه نوع دانسته‌اند: ۱. حرف نفی ۲. حرف نهی ۳. زائده (نک. سیوطی، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۵۱۹-۵۱۸). برخی از نحویون و بسیاری از مفسران حرف «لا»

در فعل «لا اقسام» را زائده دانسته‌اند. در بین قائلین این نظریه درباره ارزش کلامی و معنوی آن اختلاف شده است. قول نخست آنکه برخی می‌گویند که علت زیادت «لا» در این موارد این است که مقدمه چینی کند تا مخاطبین از هم اکنون بدانند که جواب این قسم منفی است؛ مانند آیه ﴿لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ﴾ (قیامت/۱) که جواب آن «لا یترکون سدی» مقدر می‌باشد، یعنی به روز قیامت قسم می‌خورم که مردم مهمل و بی هدف رها نمی‌شوند (ابن هشام، ۱۳۷۹ش، ج ۱: ۱۰۳).

در نقد این دیدگاه باید گفت که در آیات مشابهی که «لا اقسام» به کار رفته است، جواب قسم مثبت است با آنکه «لا» قبل از فعل «اقسم» ذکر شده است؛ این دیدگاه با آیات ذیل رد می‌شود، زیرا که جواب در هر دو مثبت است (ابن هشام، ۱۳۷۹ش، ج ۱: ۱۰۴).

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ ۖ وَإِنَّهُ لَفَسَوُّ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ۖ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ﴾ (واقعه/۷۷-۷۵)

«پس به جایگاه ستارگان سوگند می‌خورم، و اگر بدانید بی‌تردید این سوگندی بس بزرگ است که یقیناً این قرآن، قرآنی است ارجمند و بالارزش»

﴿لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ ۖ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ ۖ وَالْوَالِدِ وَمَا وُلِدَ ۖ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِی کَبَدٍ﴾ (بلد/۴)

«قسم می‌خورم به این شهر، در حالی که تو در آن جای داری و سوگند به پدر و آنچه زاده است همانا ما انسان را در رنج و زحمت آفریدیم»

قول دوم درباره زائده بودن «لا» بدین گونه است که علت زیادت «لا» در این قبیل آیات برای تقویت و تأکید کلام است. مانند زیادت «لا» در آیه شریفه ﴿لَيْلًا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ﴾ (حدید/۲۹): «تا اهل کتاب بدانند». شایان توجه است که بیش‌تر مفسران نیز بر این قول هستند (نک. قرطبی، ۱۳۶۴ش، ج ۲۰: ۹۱؛ حقی بروسوی، بی‌تا، ج ۱۰: ۲۴۴؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۲۵: ۲۷۴).

البته این تعلیل در مورد زیادت «لا» در این آیه شریفه صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا قیاس آیه نخست سوره قیامت با آیه ۲۹ سوره حدید اشکال دارد؛ چون زیادت کلمه

برای تأکید در وسط کلام واقع می‌شود، مانند زیادت «لا» در همین آیه سوره حدید. در حالی که بحث ما در «لا» آیه «لا اقسام» است که در صدر کلام است و هیچ‌گاه ادات زیادت در صدر کلام واقع نمی‌شود؛ زیرا زیادت چیزی کاشف این مطلب است که اهمیت معنوی چندانی ندارد و از طرفی قرار گرفتن در صدر کلام نشانه اعتبار و اهمیت و اعتنای به آن است که جمع این دو صحیح نیست و به همین خاطر هرگز الفاظ زائده در اول کلام واقع نمی‌شوند (ابن هشام، ۱۳۷۹ ش، ج ۱: ۱۰۴).

بر این اشکال برخی از مفسران پاسخ گفته‌اند که در برخی از اشعار ادبیات عرب «لا» زائده در ابتدای کلام واقع شده است؛ مانند بیت زیر که *امرؤ القیس* شاعر معروف گوید:

لا وأبیک ابنة العامریّ
لا یدعی القوم أنى أفرّ

- قسم به جان پدر تو ای دختر عامری که قوم تو ادعا نمی‌کند و نمی‌گوید که من گریزان و فراری هستم (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۹: ۳۴۱)

در همه شواهد شعری که آورده‌اند نیز سیاق آن‌ها نفی صریح می‌باشد. در حالی که در آیات «لا اقسام» چنین چیزی وجود ندارد و همه آیات در مقام اثبات و تقریر است. ما چنین می‌فهمیم که «لا» در مقام نفی می‌آید و نفی را تأکید می‌کند؛ اما این که «لا» برای تأکید کردن بر اثبات بیاید، چیزی است که برای منطق لغوی و حسن بیانی کاملاً ناآشنا و نامأنوس به نظر می‌رسد؛ قسم از قوی‌ترین اسالیب تأکید است و بنا بر منطق لغوی و یا ذوق بیانی جایز نیست چنین فعلی با نفی آن تأکید شود. از دیگر سوی، نقیض نفی تأکید است و در صورتی که قسم را نفی کنید با نفی قسم، تأکید نیز از میان می‌رود و نقض می‌شود؛ و در چنین شرایطی، بنا بر قاعده اصولی باب تعارض که هرگاه دو دلیل با یکدیگر تعارض کنند هر دو ساقط می‌شوند، جمع میان این دو، یعنی نفی و تأکید از طریق اسقاط هر دو سزاوارتر است (بنت الشاطی، ۱۳۷۶ ش: ۳۰۲).

اگر عنوان شود که در آیات ﴿فَلَا أَقْسَمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ﴾ (واقعہ ۷۵) و ﴿فَلَا أَقْسَمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ﴾ (معارج/۴۰)؛ «به پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها سوگند که ما تواناییم» حرف «لا» در صدر کلام واقع نشده، پس در این آیات این حرف زائده است. در این باره نیز باید گفت که امکان زائده بودن وجود دارد؛ ولی همانطور که گفته شد با ساختار قسم سازگار نیست. نقد دیگری که بر زائده بودن «لا» در فعل «لا اقسام» اینکه

زائد و بی معنا بودن لا در این آیه و در آیات مانند آن شایسته بلاغت و مقام قرآن نیست (طالقانی، ۱۳۶۲ش، ج ۳: ۱۸۳)؛ زیرا که از خدای حکیم بعید است که حرفی زائد در قرآن آورده باشد. همچنین این دیدگاه بهانه و دستاویز دشمنان اسلام می‌شود تا بگویند که در قرآن، کلمات و حروفی وجود دارد که وجود و عدمشان یکسان است (فاکر میبیدی، ۱۳۸۱ش: ۳۱۷).

شیخ محمد جواد بلاغی نیز با گمان زیاد بودن حرف نفی مخالفت ورزیده و آن را موجب طعن بر قرآن دانسته است. زیرا چه معنا دارد، در فصیح‌ترین کلام حروفی آورده که برای نفی وضع شده‌اند؛ ولی افاده نفی نکنند، و جمله همچنان اثباتی باشد؛ بلکه مقتضای بلاغت کلام آن است که در کلامی که برای عموم مطرح است، بر روال وضع لغوی و متفاهم عرفی همه چیز به جای خود به کار گرفته شود (ر.ک. بلاغی، ۱۴۲۰ق، ج ۱: ۳۸).

نافیه بودن «لا» در صیغه «لا اقسام»

دیدگاه دیگر در مورد حرف «لا» در «لا اقسام» نافیه بودن آن است. مفسرانی که این دیدگاه را پذیرفته‌اند، در چگونگی این نفی دچار اختلاف هستند.

عده‌ای از مفسران می‌گویند که قرآن با آوردن حرف «لا» در ابتدا، ادعای مخاطب را رد می‌کند و سپس با سوگند به اثبات مطلب خود می‌پردازد (نجفی خمینی، ۱۳۹۸ق، ج ۱۸: ۱۷۱) و بدین ترتیب حرف «لا» ربطی به «اقسم» ندارد.

بر این دیدگاه نیز اشکالاتی وارد است: اولاً؛ در دو سوره قیامت و بلد، ساختار «لا اقسام» در آیه نخست آمده است و قبل از این دو آیه نیز مطلبی در سوره عنوان نشده است که نفی شود. ثانیاً؛ حتی در برخی از سوره‌هایی که ساختار «لا اقسام» در وسط آیات آمده نیز، قبل از آن موضوعی که توسط حرف «لا» رد شود، مشاهده نمی‌شود. برای نمونه در سوره تکویر قبل از آیه «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُفِ» (تکویر/ ۱۵): «پس سوگند به ستارگانی که باز می‌گردند» تمامی آیات ما قبل آن در مورد اشراط ساعت است و سخنی از مشرکان و مخالفان به میان نیامده است. ثالثاً؛ در قرائت آیه میان «لا» و «اقسم» فصل و وقف شود؛ چراکه میان این دو انقطاع کامل وجود دارد، و این در حالی است که همه

قرائات بنا بر وصل میان این دو کلمه است (بنت الشاطی، ۱۳۷۶ش: ۳۰۰). رابعاً؛ چنین چیزی ممکن نیست؛ زیرا به معنی حذف اسم و خبر «لا» می‌باشد، و از دیگر سوی پاسخ پرسش کسی هم نیست تا چنین احتمالی در آن داده شود؛ چنانکه می‌گویید: «لا»، اما در پاسخ کسی که پرسیده است: «هل من رجل فی الدار؟» (آیا مردی در خانه هست؟) (ابوحیان اندلسی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۰: ۹۱).

صاحبان این دیدگاه در پاسخ به اشکالات فوق، بدین گونه پاسخ داده‌اند که ممکن است جمله مورد انکار در سوره‌ای دیگر باشد و جواب نفی آن‌ها در سوره دیگری باشد. قائلین به این نظریه می‌گویند که همه قرآن یک سوره واحد است و به همین خاطر است که شما می‌بینید در سوره‌ای مطلبی ذکر شده است و در سوره دیگری جواب آن آمده است. مانند آیه شریفه ﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾ (حجر/۶): «و گفتند: ای کسی که قرآن بر او نازل شده است، به یقین تو دیوانه‌ای» که قول مشرکین قریش است که خطاب به پیامبر اسلام (ص) نسبت جنون داده‌اند و در آیه شریفه سوره قلم ﴿مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ﴾ (قلم/۲): «[که] تو، به لطف پروردگارت، دیوانه نیستی» پاسخ آن‌ها داده شده است (ابن هشام، ۱۳۷۹ش، ج ۱: ۱۰۳).

سخن قائلین این نظریه قابل نقد است، بدین گونه که در مثال‌های ذکر شده به موضوع جنون اشاره شده و هر دو آیه به این مطلب پرداخته شده است. اما در آیاتی که اسلوب «لا اقسام» به کار رفته است، چنین چیزی دیده نمی‌شود. برای نمونه در مورد شهر مکه مکرمه، «شفق» و «خنس» سخن مخالفی وجود ندارد که ابتدا دیدگاه مشرکان در مورد این مسائل، نفی شود و سپس قسم یاد شود.

قول دوم درباره نافی بودن «لا» بدین گونه است که حرف «لا» فعل «لا اقسام» را منفی می‌سازد، یعنی: «قسم نمی‌خورم». مفسران برای توجیه این برداشت، وجوهی بیان کرده‌اند. نخست آنکه برخی از قائلان به این دیدگاه معتقدند که مورد قسم جایی است که مطلبی ادعا کند و مدرک و دلیلی بر آن نداشته باشد و طرف مقابل باور نکند و به این جهت با قسم می‌خواهد مطلب خود را اثبات کند (نک. طیب، ۱۳۷۸ش، ج ۱۲: ۴۰۷). بنابراین آغاز کردن هر گفتاری با سوگند یا اشاره به سوگند، تأکیدی بر اهمیت و بزرگی شأن آن است، و چون خدا سوگند یاد نمی‌کند، پس این خود دلیلی بر آن است که آنچه

خدا می‌خواهد بگوید و بیان کند در نهایت وضوح است، تا آن حد که برای قانع و متقاعد کردن دیگران نیازی به سوگند یاد کردن ندارد (مدرسی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۶: ۳۳۲). برخی مفسران وجه دیگری برای نافی بودن «لا» ابراز کرده‌اند.

زمخشری در ذیل آیه ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ ۚ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ﴾ (واقعه/ ۷۶-۷۵) می‌نویسد که «لا» فقط جهت نفی قسم به «مواقع النجوم: جایگاه ستارگان» آمده است. مفهوم کلام این است که بزرگ شمردن مُقَسَّم به (جایگاه ستارگان) به وسیله سوگند خوردن به آن عین کوچک شمردن آن است؛ یعنی جایگاه ستارگان بالاتر از آن است که بدان قسم یاد شود؛ لذا با «لا» سوگند را به شکل منفی می‌آورد و قسم را منفی می‌کند تا برتری جایگاه آن را بفهماند (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴: ۴۶۸). وجه دیگر ذکر شده برای نافی بودن «لا» بدین گونه است که داخل شدن حرف نفی بر فعل «اقسم» جهت تأکید حرمت قسم است. به طوری که شنونده می‌پندارد که متکلم اهتمام به قسم دارد و سپس آن را به خاطر گناه قسم، ترک می‌کند و می‌گوید که قسم نمی‌خورم، یعنی آن در نزد من عزیزتر از آن است که بدان قسم یاد کنم و این کنایه از تأکید قسم است (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۲۹: ۳۱۳) و برخی دیگر عنوان کرده‌اند که قسم خورنده (حالف) بدون قسم یاد کردن و به وسیله اشاره به قسم، مطلب را تأکید می‌کند (حسینی شیرازی، ۱۴۲۴ق، ج ۵: ۵۶۰).

نقطه قوت این دیدگاه عدم عدول از ظاهر لفظ است؛ زیرا اولین مطلبی که با مشاهده حرف «لا» بر سر فعل «اقسم» به ذهن تداعی می‌شود، نافی بودن آن است. اما با بررسی آیات، مشاهده می‌شود که این استدلال دارای اشکالات عدیده‌ای است. نخستین اشکال به این استدلال آن است که در آیات دیگری از قرآن مجید به این امور قسم یاد شده است، مانند قسم به شهر مکه: ﴿وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾ (تین/ ۳)؛ در صورتی که این قسم به صورت ﴿لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ (بلد/ ۱) نیز آمده است. نکته دیگر آنکه در سوره مبارکه واقعه پس از ساختار «لا اقسام» عنوان شده که این یک قسم عظیم است و بدین ترتیب مشخص می‌شود که قرآن به جایگاه ستارگان، قسم یاد کرده است. (ر.ک. طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۹: ۱۳۶؛ مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۷: ۲۳۲). دومین اشکال به این استدلال آن است که قرآن به اموری مهم‌تری از جایگاه ستارگان و قیامت، مانند ذات پاک خدا،

سوگند یاد کرده است: ﴿فَوَرَبِّكَ لَنَسْتَلَنَّهِنَّ أُنْجَمِينَ﴾ (حجر/۹۲)؛ «پس سوگند به پروردگارت که از همه آنان خواهیم پرسید» بنابراین دلیلی ندارد که به جایگاه ستارگان، قیامت، شفق که اهمیت کمتری از ذات خداوند دارند، قسم یاد نشود.

۳. زیادت «الف» در «لا» بر اساس قرائت «لا اقسام»

سومین نظریه در این مورد آن است که «لا» نه زائده و نه نافیه، بلکه «لام ابتداء» است که اشباع شده و در نتیجه اشباع حرف الفی پدیدار آمده است، همانند این شعر شاعر که «اعوذ بالله من العقراب» در این بیت فتحه راء اشباع شده و از آن الف پدیدار آمده است و گرنه اصل این کلمه «عقرب» است (بنت الشاطی، ۱۳۷۶ش: ۲۹۹). بنا بر همین توجیه است که حسن آیه ﴿فَلَا أَقْسَمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ﴾ را «فلا اقسام ...» خوانده و هشام نیز آیه سوره ابراهیم را «فاجعل أفئدة من الناس تهوى إليهم»، به حرف یاء پس از همزه که از اشباع کسره پدیدار شده، خوانده است (ابوحیان اندلسی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۰: ۹۱).

از آن جهت که بر مبنای قواعد نحویان، «لام ابتداء» بر فعل داخل نمی‌شود، در این آیه دخول آن را بر جمله مبتدا و خبر «فلا اقسام» که مبتدا از آن حذف شده مقدر دانسته‌اند (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۵: ۱۸۲).

زمخشری این نظریه را رد کرده و در رد آن چنین دلیل می‌آورد که به دو سبب در این قرائت [لا قسم] حرف لام نمی‌تواند لام قسم باشد: نخست آنکه در صورت آمدن لام قسم می‌بایست فعل با نون تأکید ثقیله مؤکد شده باشد، و نیاموردن آن قبیح و ضعیف است، دوم آنکه سیاق آیه بدین اشعار دارد که قسم به «مواقع نجوم» قسمی است که واقع شده و صورت پذیرفته است، در حالی که اگر آن (مواقع النجوم) را جواب قسم محذوفی بدانیم، اقتضا خواهد داشت که زمان فعل جمله قسم، استقبال باشد، در صورتی که بنا بر قاعده، فعل قسم باید بر زمان حال دلالت کند (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴: ۴۶۸). نکته دیگر که موجب ضعف این دیدگاه می‌شود؛ اینکه این قرائت جزء قرائت‌های شاذ است و با پذیرش قرائت مبنا (قرائت عاصم به روایت حفص) جایی برای این دیدگاه باقی نمی‌ماند (فاکر میبیدی، ۱۳۸۱ش: ۳۱۶).

۴. صیغه قسم بودن «لا اقسام»

همانطور که در ابتدای پژوهش نیز گفته شد، ساختار «لا اقسام» هشت بار در قرآن کریم به کار رفته است و در تمامی موارد این قسم به خدای متعال نسبت داده شده است. مفسران و نحویون در تشخیص نوع «لا» در این ساختار به شدت دچار اختلاف شده‌اند. آراء مفسران و نحویون در این باره مورد بررسی قرار گرفت و مشخص شد که هیچ کدام خالی از اشکال نیستند و برای پاسخ به سؤال تحقیق نیازمند رأی جدیدی به غیر از آراء طرح شده هستیم. پس از بررسی اقوال، به نظر می‌رسد که حرف «لا» جزئی از ساختار «لا اقسام» باشد و این فعل روی هم ساختاری برای قسم یاد کردن و به معنی «قسم می‌خورم» است. از دلایل و شواهد این رأی، موارد ذیل را می‌توان، نام برد:

۱. نظر اکثر مفسران: بدین صورت که بیان کرده‌اند که تمامی آیاتی که «لا اقسام» به کار رفته به معنای «قسم می‌خورم» است (طوسی، بی‌تا، ج ۱۰: ۱۹۰؛ بغوی، ۱۴۲۰ق، ج ۵: ۱۹). این دیدگاه نشان می‌دهد که اغلب مفسران از این ساختار، قسم خوردن را متوجه شده‌اند. ۲. استعمال عرب: هر زبانی بیش از آنکه به قوانین و قواعد ادبی متکی باشد، به استعمال اهل آن زبان مستند است. به این جهت است که در هر مورد استعمالی صحیح و اصیل بر خلاف قوانین یافته شود، باید قاعده ادبی را اصلاح نمود. (شریعتی، ۱۳۴۶ش: ۸۷).

در عرب معمول و متداول بوده است که در بسیاری از سوگندهای خود (لا) می‌افزوده‌اند و هم اکنون در آثار و اشعار قبل از نزول قرآن که به جا مانده است، فراوان به این گونه قسم‌ها برمی‌خوریم. *نابغه* معروف که از شاعران ممتاز جاهلی است در مقام پوزش از نعمان می‌گوید:

فلا لعمر و الذی قد زرته حججا وما هریق علی الانصاب من جسد

- سوگند به خانه‌ای که سال‌ها آن را زیارت کرده‌ام و آنچه از خون بدن قربانی‌ها بر بت‌های نصب شده ریخته شده است (ر.ک. ابن عباس، بی‌تا: ۱۰۶).

در مورد علت افزودن «لا» بر فعل قسم نیز باید متذکر شد که علت افزودن حرف نفی بر قسم‌ها بر کسی به درستی معلوم نیست و در هر زبانی از این گونه مطالب که رازش حتی بر خود اهل زبان پوشیده است، فراوان است و هر کس می‌کوشد که علتی

برایش بیابد حال ما به همان استعمال خود عرب که قوی‌ترین دلیل و برهان است، استناد می‌نمائیم و می‌گوئیم قرآن با روش مکالمه و محاوره قوم عرب سخن می‌گوید و آن‌ها در بعضی قسم‌ها حرف «لا» می‌افزوده‌اند؛ بدون آنکه معنی نفی از آن بفهمند یا قصد کنند و در پاره‌ای موارد آن را نمی‌آورده‌اند. قرآن نیز که لهجه‌های مختلف و استعمالات گوناگون تازیان را در خود جمع نموده است، بسیاری از سوگندها را بدون حرف نفی و چند مورد را با آن حرف آورده است (شریعتی، ۱۳۴۶ ش: ۸۹).

نتیجه بحث

فعل «لا اقسام» هشت بار در قرآن کریم به کار رفته است. در بین مفسران و نحویان درباره قسم‌های منفی قرآن و بالأخص در مورد فعل «لا اقسام» اختلافات عدیده و آراء متفاوتی مشاهده می‌شود.

پس از بررسی اقوال، به نظر می‌رسد که حرف «لا» جزئی از ساختار «لا اقسام» باشد و این فعل روی هم ساختاری برای قسم یاد کردن و به معنی «قسم می‌خورم» است. از دلایل و شواهد این رأی، موارد ذیل را می‌توان، نام برد: ۱. نظر اکثر مفسران: بدین صورت که بیان کرده‌اند که تمامی آیاتی که «لا اقسام» به کار رفته به معنای «قسم می‌خورم» است. ۲. استعمال عرب: هر زبانی بیش از آنکه به قوانین و قواعد ادبی آن متکی باشد، به استعمال اهل آن زبان مستند است. در عرب معمول و متداول بوده است که در بسیاری از سوگندهای خود (لا) می‌افزوده‌اند و هم اکنون در آثار و اشعار قبل از نزول قرآن که به جا مانده است، فراوان به این گونه قسم‌ها برمی‌خوریم.

کتابنامه

- قرآن کریم. ترجمه حسین انصاریان.
- ابن عباس، عبدالله. بی تا، **غریب القرآن فی شعر العرب**، بیروت: مؤسسه دار الکتب الثقافیه.
- ابن هشام، عبدالله بن یوسف. ۱۳۷۹ش، **مغنی الأديب عن كتب الأعراب**، ترجمه و شرح غلامعلی صفایی بوشهری، قم: قدس.
- ابن عاشور، محمدطاهر. ۱۴۲۰ق، **تفسیر التخریر والتنویر**، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی.
- ابو حیان اندلسی، محمد بن یوسف. ۱۴۲۰ق، **البحر المحیط فی التفسیر**، بیروت: دار الفکر.
- بغوی، حسین بن مسعود. ۱۴۲۰ق، **معالم التنزیل فی تفسیر القرآن**، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- بلاغی نجفی، محمد جواد. ۱۴۲۰ق، **آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن**، قم: بنیاد بعثت.
- بنت الشاطی، عایشه عبدالرحمن. ۱۳۷۶ش، **اعجاز بیانی قرآن**، ترجمه حسین صابری، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر. ۱۴۱۸ق. **أنوار التنزیل وأسرار التأویل**، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- حسینی شیرازی، سید محمد. ۱۴۲۴ق، **تقریب القرآن إلى الأذهان**، بیروت: دار العلوم.
- حقی بروسوی، اسماعیل. بی تا، **تفسیر روح البیان**، بیروت: دار الفکر.
- حمدی زقزوق، محمود. ۱۴۲۳ق، **الموسوعة القرآنية المتخصصة**، قاهره: وزارة الاوقاف مصر.
- زمخشری، محمود بن عمر. ۱۴۰۷ق، **الكشاف عن حقائق غوامض التنزیل وعیون الأفاویل فی وجوه التأویل**، بیروت: دار الكتاب العربی.
- سیوطی، جلال الدین. ۱۴۲۱ق، **الإتقان فی علوم القرآن**، بیروت: دار الكتاب العربی.
- شرتونی، رشید. ۱۳۹۲ش، **مبادئ العربية**، ج ۴، ترجمه محمود خرسندی و حمید مسجد سراسی، قم: انتشارات پیام نوآور.
- شریعتی، محمد تقی. ۱۳۴۶ش، **تفسیر نوین**، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- طالقانی، محمود. ۱۳۶۲ش، **پرتوی از قرآن**، چاپ چهارم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- طاهرخانی، جواد. ۱۳۸۳ش، **بلاغت و فواصل قرآن**، تهران: جهاد دانشگاهی.
- طباطبایی، محمدحسین. ۱۳۹۰ق، **المیزان فی تفسیر القرآن**، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- طبرسی، فضل بن حسن. ۱۳۷۲ش، **مجمع البیان لعلوم القرآن**، تهران: انتشارات ناصرخسرو.
- طوسی، محمد بن حسن. بی تا، **التبیان فی تفسیر القرآن**، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- طیب، سید عبدالحسین. ۱۳۷۸ش. **أطیب البیان فی تفسیر القرآن**، تهران: انتشارات اسلام.
- فاکر میبدی، محمد. ۱۳۸۱ش، **تحلیلی بر سوگندهای قرآن**، تهران: پیام آزادی.

قرطبی، محمد بن احمد. ۱۳۶۴ش، **الجامع لأحكام القرآن**، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
مدرسی، محمد تقی. ۱۴۱۹ق، **من هدی القرآن**، تهران: دار محبی الحسین.
معرفت، محمد هادی. ۱۳۹۱ش، **آموزش علوم قرآنی**، قم: مؤسسه فرهنگی تمهید.
مغنیه، محمدجواد. ۱۴۲۴ق، **التفسیر الکاشف**، قم: دار الکتب الإسلامی.
مکارم شیرازی، ناصر. ۱۳۷۴ش، **تفسیر نمونه**، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
نجفی خمینی، محمد جواد. ۱۳۹۸ق، **تفسیر آسان (منتخب از تفاسیر معتبر)**، تهران: انتشارات اسلامی.

Bibliography

Holy Quran. Translation by Hossein Ansariyan.

A) Arabic books

Abu Hayyan Andalusian, Mohammed bin Youssef. 1420 AH, Behrouz Almhifat, Beirut, Al-Fattah.

Baghavi, Hussein ibn Massoud. 1420 AH, Mu'alim al-Tanzil al-Tafsir al-Quran, Beirut: Dar al-'Arth al-Arabi.

Bolaghi Najafi, Mohammad Javad. 1420 AH, Ala al-Rahman, in the commentary of Quran, Qom: Foundation of Be'sat.

Hamdi Zaghzouk, Mahmoud. 1423 AH, Cairo: Egypt Ministry of Foreign Affairs.

Haqi Brusawi, Ismail. So far, the interpretation of the soul of al-Bayan, Beirut: Dar al-Fakr.

Hosseini Shirazi, Seyed Mohammad. 1424 AH, Approximation of the Al-Qur'an to the Allah, Beirut: Dar al-ulum.

Ibn Abbas, Abdullah. Altogether, al-Quran al-Quran al-Arab, Beirut: The Al-Dhaktiq Al-Qa'fiyah Institute.

Ibn Ashour, Mohammad Taher 1420 AH, Takfir al-Tahrir and Al-Tinwir, Beirut: The Al-Qa'idah Muslim Organization.

Ibn Hisham, Abdullah ibn Yusuf. 1379 AH, Mughhani, Aladib Language Dictionary, Translation, and Explanation Gholamali Safaei Bushehri, Qom: Quds.

Modarresi, Mohammad Taghi. 1419 AH, I am Hedi al-Quran, Tehran: Dar Mohabi al-Hussein.

Mughniyeh, Mohammad Javad. 1424 AH, Explanatory note, Qom: Dar al-Qat al-Issamy.

Qartabi, Mohammed bin Ahmad. 1364 Sh. Al-Jumah Al-Qamar, Tehran: Naser Khosrow Publication.

Siouti, Jalal al-Din. 1421 AH, Al-Taqaq Fayyas al-Quran, c 1, Beirut: Arabic Arabic.

Tabatabaei, Mohammad Hussein. 1390 AH, Al-Meizan in the commentary of Al-Quran; Second edition, Beirut: The Institute of Literary Studies.

Tabriz, Fazl ibn Hasan. 1372 Sh.majmaolbayan, Tehran: Naser Khosrow Publication.

Tusi, Mohammed ibn Hasan. So far, Al-Tabayan Fay Tafsir Al-Quran, Beirut: Dar Al'yat al-Arab al-Arabi.

Zamakhshari, Mahmud bin Omar. 1407 AH, the Islamic Revolutionary Guards Association and the Islamic Republic of Afghanistan, 4th, Beirut: Dar al-Qa'ut al-Arab.

B) Persian books

Bennet al-Shati, Ayesha Abdul Rahman. The Holy Qur'an, Translated by Hossein Saberi, Tehran: Publication of Science and Culture.

Faker Meybodi, Mohammad. 2002, Analysis of the Oath of the Quran, Tehran: Message of Freedom.

Makarem Shirazi, Nasser 1374, Sample Commentary, Tehran: Dar al-Kabul Islamiyah.

Murafat, Mohammad Hadi. 1391, Teaching Quranic Sciences, Qom: Cultural Institute of Tamhid.

Najafi Khomeini, Mohammad Javad. 1398 AH, Easy Interpretation (Selected from Valid Interpretations), Tehran, Islamiyah Publications.

Shariati, Mohammad Taghi. 1346, New Commentary, Tehran: Publishing Company.

Shrine, Rashid. 1392 Sh. Al-Arabiya, pp. 4, translation of Mahmoud Khorsandi and Hamid Masjed Sarai, Qom: Payam Noavar Publishing House, 1392 Sh.

Taherkhani, Javad 2004 Rulings and Interviews of the Quran, Tehran: Academic Jihad.

Taleghani, Mahmoud. Radiation from the Quran, Fourth Edition, Tehran: Publication Co.

Tayyeb, Seyed Abdolhossein. 1378 Ateb al-Bayan al-Fatir al-Quran, Tehran, Islamic publication.

